

پیشکسوت‌ترین مؤلف کتاب‌های درسی علوم و زیست‌شناسی

گفت‌وگو با استاد

حسین دانشفر

مؤلف کتاب‌های درسی

علوم و زیست‌شناسی دهه ۵۰ و ۶۰

● مسعود جوادیان با همکاری دکتر مهدی چوبینه و مجتبی مقصودی

اشاره

تصویری که طی سال‌ها از استاد دانشفر در ذهن داشتم این بود: قدیمی‌ترین کارشناس دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، بسیار خشک و کم‌حرف! بسیار باسواد و باتجربه، با کوله‌باری از تجربه، ترجمه و تألیف.

آقای دانشفر تن به مصاحبه نمی‌داد و به هیچ‌وجه حاضر به مصاحبه نبود. وقتی دکتر چوبینه گفت او را برای گفت‌وگو راضی کرده است، خیلی تعجب کردم و خوشحال شدم. با استاد تماس گرفتیم و قرار گذاشتیم. طی دو جلسه گفت‌وگو خیلی حرف‌ها زد.

وقتی از اهمیت کار تألیف و ارزش کار کردن برای دانش‌آموزان (ما و قول او «بچه‌ها») سخن می‌گفت، بغضی کرد و به سختی جلوی گریستنش را گرفت!

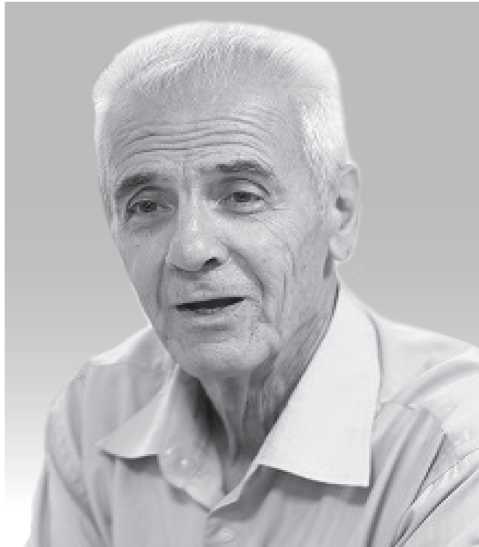
مصاحبه در دو جلسه انجام پذیرفت. در جلسه نخست، دکتر مهدی چوبینه هم حضور داشت. در جلسه دوم، علاوه بر وی، آقای مجتبی مقصودی نیز به ما پیوست. این دو خود از پیشکسوتان سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی‌اند.

■ استاد ممنون که تشریف آوردید. لطفاً از تولد، تحصیلات و نحوه ورودتان به سازمان بفرمایید.

● من متولد شهر قدیمی هگمتانه هستم (می‌خندد)؛ متولد همدان در سال ۱۳۱۷. آخرین فرزند خانواده بودم و فشارهای زیاد روی من می‌آوردند. به طوری که قبل از هفت سالگی و قبل از اینکه به‌طور رسمی به مدرسه بروم، مرا به مدرسه فرستادند و به زور سر کلاس نشاندهند. در نتیجه مدرسه روی من اثر منفی گذاشت. مدرسه برایم جایی شد که به آدم زور می‌گویند!

در هفت سالگی به «دبستان باباطاهر» رفتم که مرحوم آقای ایرانی رئیس آن بود.

به هر حال دوره ابتدایی تمام شد و وارد دبیرستان شدم. ما در قسمت نسبتاً فقیر شهر زندگی می‌کردیم. به دبیرستان امام خمینی فعلی^۱ رفتم که معروف و بسیار بزرگ بود. آلمانی‌ها آن را ساخته بودند و هنوز هم هست. بهترین دبیرها هم در آنجا بودند. ساختمانش را برای دبیرستان ساخته بودند. دارای کلاس‌های



کلاس ما حتی ۲۵ نفر شاگرد هم نداشت، ولی شاگردها همه سطحشان بالا بود

وسیع و راهروهای بزرگ برای نمایشگاه بود و حتی سخنرانی هم در آن انجام می‌شد. اینجا باید حاشیه‌ای بروم. کلاس سوم دبیرستان را که تمام کردم، با این دوستم که می‌گویم رادیولوگ است، تصمیم گرفتیم که برای دوره دوم با هم به فلان دبیرستان برویم. اما یکدفعه متوجه شدم در خانه برایم تصمیمی گرفته‌اند. یکی آشنایان برادر خودش را به دانش‌سرای مقدماتی فرستاده بود تا معلم دوره ابتدایی بشود. پیشنهاد کرده بود من هم به دانش‌سرا بروم. خوشبختانه یا متأسفانه، من هم دچار این سرنوشت شدم. خلاصه من به دانش‌سرا آمدم و ادامه تحصیل دادم و دوستم به دبیرستان رفت.

کلاس ما حتی ۲۵ نفر شاگرد هم نداشت، ولی آن‌قدر شاگردان خوبی در آن جمع شده بودند که هر معلمی می‌آمد، می‌گفت ما کلاسی به این خوبی در شهر همدان نداریم. شاگردها همه سطحشان بالا بود.

در آنجا کوشیدم که به رتبه اول یا دوم برسم. نمرات اول و دوم اجازه داشتند، برای ادامه تحصیل به دبیرستان بروند.

به همان دبیرستانی رفتم که سیکل اول را خوانده بودم. هنوز هم بهترین دبیرستان شهر و دولتی است. من در دانش‌سرا ماهی ۶۰ تومان حقوق می‌گرفتم. کلاس‌های ده و یازده را به امید اینکه شاگرد اول یا دوم بشوم، گذراندم.

■ شما که از دانش‌سرا آمده بودید، با کسی که فقط کلاس‌های دهم و یازدهم را

خوانده بود، سر کلاس وضعیت یکسانی داشتید؟

● دقیقاً. اصلاً هیچ فرقی نمی‌کرد. مثلاً فیزیکی که ما خوانده بودیم، ضعیف‌تر از فیزیک

۱. دبیرستان پهلوی سابق

من جزو اولین
گروهی بودم
که وقتی دفتر
برنامه‌ریزی درسی
تأسیس شد، آقای
معیری ما را به آنجا
برد

دبیرستان بود. مثلاً باید می‌دیدم مشتق یا انتگرال چیست. ما این‌ها را در دانش‌سرای مقدماتی نخوانده بودیم؛ زیرا احتیاج نبود. ولی در دبیرستان باید این درس‌ها را می‌خواندیم. در دانشگاه جزو رتبه‌های خوب دانشگاه شدم و در رشته علوم طبیعی درس خواندم.

■ سالش یادتان هست؟

● سال ۱۳۳۶ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم و از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۳۹ در دانش‌سرای عالی بودم. یعنی سال ۱۳۳۶ دیپلم گرفتم و همان سال هم در کنکور قبول شدم.

■ آن زمان از میان استادها ی‌تان به کسی هم علاقه پیدا کردید؟

● دکتر عباس شیبانی بزرگ‌ترین انسانی است که من در عمرم دیده‌ام. او استاد فیزیولوژی ما بود. یک درس یک ساعته روزهای پنج‌شنبه با ما داشت که ما باید ساعت ۲ به کلاس می‌رفتیم و ساعت ۳ از کلاس بیرون می‌آمدیم. ساعت ۲ به کلاس می‌رفتیم، هیچ‌وقت از ۶ بعد از ظهر زودتر کلاس را ترک نمی‌کردیم!

آقای حسین الوندی می‌گوید: آقای شیبانی بعد از انقلاب اسلامی سه چهار شغل داشت، ولی از هیچ‌کدام حقوق نمی‌گرفت. ساعت یک و نیم زمان کارش به پایان می‌رسید. وقتی در خیابان با راننده‌اش می‌رفت، اگر ساعت یک و نیم می‌شد، هر جا که بود به راننده‌اش می‌گفت: بایست، من فقط تا الان اجازه داشتم که از ماشین دولت استفاده کنم! انسان فوق‌العاده‌ای بود.

وقتی فارغ‌التحصیل می‌شدیم که برویم و دبیر بشویم، او گفت: «یادتان باشد که دانشگاه به شما علم نمی‌دهد، راه علم‌آموزی را نشان می‌دهد.» ببینید چه حرف درستی زده بود. آن زمان ما نمی‌فهمیدیم چه می‌گوید. بعدها که فکر کردیم، فهمیدیم که چه گفت. همه خاطراتی که از این مرد داریم، از خاطرات دیگر به کلی متفاوت است. دکتر شیبانی استاد به معنای واقعی بود.

■ خب، ایشان یکی از استادانتان بود. استادان دیگری هم بودند؟

● دکتر یدالله سحابی که فردی مذهبی بود. اولین جلسه کلاس ایشان را فراموش نمی‌کنم. کلاس‌های دانشگاه تهران مثل آمفی‌تئاتر بودند. در کلاس نشسته بودیم و آقای سحابی آمد. نگاهی کرد و گفت دخترها بروند عقب بنشینند.

■ شما به زبان مسلط هستید و آثار زیادی را ترجمه کرده‌اید. آیا پایه این مهارت از همین دوره گذاشته شد؟

● خیر. خیلی سؤال خوبی است. من در دروان سربازی از فرصت‌ها استفاده کردم و یاد گرفتم.

زمانی که در تربیت معلم درس می‌دادم، کتابی برای زیست‌شناسی نبود

■ چطور با سازمان کتاب‌های درسی آشنا شدید؟

● من جزو اولین گروهی بودم که وقتی دفتر برنامه‌ریزی درسی^۱ تأسیس شد، آقای معیری ما را به آنجا برد.

من به تهران منتقل شدم و آن زمان خانم احتشامی رئیس تربیت معلم شده بود. ابلاغم را که از رشت گرفته بودم، نبردم به استان بدهم، رفتم پیش خانم احتشامی و گفتم که از رشت منتقل شده‌ام. او با وزیر وقت^۲ قبلاً هم‌کلاس بود. نامه را گرفت و گفت این نزد من باشد. من رفتم خانه و یک هفته‌ای طول کشید تا خبر داد که بیا کارت دارم. رفتم و گفتم: با انتقال تو موافقت شده است، ولی من نمی‌خواهم که در دبیرستان درس بدهی. می‌خواهم اینجا باشی. گفتم من از خدا می‌خواهم. خودش ابلاغم را برده بود و همه کارهایش را انجام داده بود. مرا با عنوان «مدرس تربیت معلم» معرفی کرد و دبیر آنجا شدم. سه چهار سالی آنجا بودم.

زمانی که در تربیت معلم درس می‌دادم، کتابی برای زیست‌شناسی نبود که با کتاب‌های دبیرستان متفاوت باشد. از میان کتاب‌هایی که از سفر و دوره‌های خارج از کشور با خود آورده بودم، یکی را که خیلی مناسب تشخیص دادم، بردم و به خانم احتشامی نشان دادم و گفتم: می‌خواهم از این کتاب استفاده کنم. گفت: «خودت می‌دانی، اگر مناسب است استفاده کن.» آن زمان تربیت معلم برنامه رسمی نداشت. بعد رفتم کار ترجمه کتاب را شروع کردم. مجله «شکار و طبیعت» دیگر منتشر نمی‌شود و تا قبل از انقلاب اسلامی منتشر می‌شد. مهندس اسکندر فیروز، رئیس حفاظت محیط زیست در خیابان ویلا، مسئول آن بود. شکارچی‌ها خیلی این مجله را دوست داشتند. در مورد طبیعت و حیات‌وحش بود. اولین کارم را که در این مجله چاپ شد، سال‌ها نگه داشتم.

■ استاد تا چند دهه در این مملکت غول برنامه‌ریزی درسی به نظر تحصیل کرده‌های ما بلوم بود. هر جا می‌رفتی، نقل از بلوم بود. الان ظاهراً دیگر این طوری نیست. هر چه خاطره از بلوم دارید، ولو از نظر خودتان بی‌اهمیت، تعریف کنید.

● برای اینکه بگویم بلوم چه کسی است، ناچارم برگردم به زمان آقای محمدطاهر معیری و تأسیس دفتر برنامه‌ریزی.

■ قبلش به این سؤال من جواب بدهید: در دوران معلمی که سر کلاس تدریس می‌کردید،

نگاه خودتان به محتوای درسی و به مؤلفان چگونه بود؟

۱. دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی فعلی
۲. فرخ‌رو پارسا

در زبان انگلیسی
به آن‌هایی که
خیلی سطح بالا
هستند،
می‌گویند: غول

● خیال می‌کردم درس زیست‌شناسی اصلاً نعوذ بالله قرآن است! اصلاً فکر نمی‌کردم طور دیگری می‌شود فکر کرد! در مورد مؤلفان هم دیگر بدتر. تا مدتی فکرش را هم نمی‌کردم که جای مؤلفان باشم. وقتی در دانش‌سرای تربیت‌معلم درس می‌دادم، یک روز خانم احتشامی گفت: دانشفر، آقای معیری می‌خواهد تو را ببیند. آقای معیری در دوره دبیرستان معلم ریاضی من بود و از او وحشت داشتم. وزیر وقت آموزش و پرورش به ایشان گفته بود برو اداره‌ای درست کن به اسم دفتر تحقیقات (دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی کنونی). چون قبلاً «اداره کل مطالعات و برنامه‌ها» بود و وقتی من از رشت به تهران آمدم، فقط ۱۶ دکتر در آن اداره کار می‌کردند.

نزد آقای معیری رفتم و او گفت: از من خواسته شده اداره‌ای دایر کنم. آیا مایلی به اینجا بیایی؟ گفتم: آقای معیری از خدا می‌خواهم. به دفتر تحقیقات آمدم و دیدم جوان‌ترین فرد اداره هستم. اصلاً مرا داخل آدم حساب نمی‌کردند! من هم هیچی نمی‌گفتم. بعد آقای معیری گفت یک دوره ۴۰ روزه درباره برنامه‌ریزی است و باید به سوئد برویم. خانم توران میرهادی، آقای معیری و معاونش هم بودند و من هم بودم؛ برای چهار رشته. من برای علوم شرکت می‌کردم، خودش مدیریت بود و یکی هم برای ارزشیابی. رئیس دوره بلوم بود و تایلر استاد بلوم هم حضور داشت.

در زبان انگلیسی به آن‌هایی که خیلی سطح بالا هستند، می‌گویند: غول. مثلاً غول برنامه‌ریزی درسی. کلمه غول برای ما بار منفی دارد، در صورتی که برای آن‌ها بار مثبت دارد. در آن دوره غول‌های برنامه‌ریزی دنیا از ۶۰ کشور حضور داشتند. اصلاً یک دوره عالی بود. ۱۵ سال بعد آرزو می‌کردم که کاش حالا می‌رفتم و در سوئد آن دوره را می‌دیدم؛ آن زمان برای من زود بود. مرا از کلاس درس گرفتند و بردند آنجا. ریزه‌کاری‌های برنامه‌ریزی را اصلاً نمی‌دانستم و نمی‌دانستم وقتی ما برنامه‌ریزی می‌کنیم، چه مؤلفه‌هایی را باید رعایت کنیم.

کتابی که تایلر نوشته بود، اصلاً سند رسمی برنامه‌ریزی درسی در دنیا شده بود. هنوز هم من آن را دارم و گاهی هم که نگاه می‌کنم، می‌بینم که چقدر قرص نوشته شده است. آنجا با بلوم آشنا شدیم. در آن ۴۰ روز، به چهار گروه متفاوت تقسیم شدیم و من به گروه علوم رفتم. گرداننده ما یک انگلیسی بود و شرکت‌کنندگان از کشورها و قاره‌های مختلف آمده بودند. در این‌جا آدم در بیرون از کلاس بیشتر چیز یاد می‌گیرد تا داخل کلاس. داخل کلاس یک برنامه معین و از قبل حساب شده، اجرا می‌شود، ولی وقتی بیرون می‌آیید، مثلاً آن برزیلی چیزهایی می‌گوید که خیلی به درد آدم می‌خورد. همه از هم می‌پرسند: شما در کشورتان چه کار می‌کنید؟ چطور تدریس می‌کنید؟ کتاب‌هایتان چطورند؟ چه کسانی آن‌ها را می‌نویسند؟

دوره خیلی خوب بود، ولی همان‌طور که گفتم برای من خیلی زود بود. من یک دبیر ساده مرکز تربیت معلم بودم و اصلاً این چیزها را نمی‌دانستم. بعدها بلوم

در تألیف، فرد باید توانایی‌های دیگری پیدا کند تا به خودش اجازه بدهد که چیزی بنویسد

را به ایران هم دعوت کردیم و به ایران هم آمد. منتها سال‌ها بعدش بود. دعوت از او برای ارزشیابی دوره‌ای بود که در سوئد گذاشته بود. می‌خواست بداند کشورها اصلاً چه کار می‌کنند. آمد و نشست و با ما با تحکم حرف زد که: شما وقتی حرف‌های ما را آنجا شنیدید، چگونه آن‌ها را در کشور خودتان عملی کردید؟ در این کاری که ما در اینجا انجام می‌دهیم، «تجربه» خیلی نقش دارد. همه مطالب در کتاب‌ها نوشته نشده‌اند.

باید بگویم که تدریس و تألیف کتاب درسی دو مقوله جدا از هم هستند. در تألیف، فرد باید توانایی‌های دیگری پیدا کند تا به خودش اجازه بدهد که چیزی بنویسد. بلوم در زمان خودش در دنیا بهترین بود. در اصول نگارش چهار کلمه هست که وقتی می‌خواهی بنشینی و مطلبی را بنویسی، آن‌ها را برای ردیف کردن موضوع‌ها باید رعایت کنی:

۱. هدف‌هایم کدام‌اند و با چه هدفی می‌خواهم بنویسم؟
 ۲. مفاهیم وسیله رسیدن به هدف هستند، و برای هدف من وسیله‌ها کدام‌اند؟
 ۳. با چه روشی می‌خواهم مطلب را بنویسم: آزمایشگاهی، مطالعه یا مباحثه؟
 ۴. از بین بحث‌هایی که سر کلاس پیش می‌آیند، کدام برای شرح این موضوع مناسب‌اند؟
- در مجموع، گاهی مطلبی است که فقط با گفتن تفهیم می‌شود. گاهی برعکس، باید سدرصد مطلب عملی نشان داده شود. مثلاً اگر بخواهیم ترکیب آب را مشخص کنیم که دو تا هیدروژن و یک اکسیژن دارد، باید الکترودی را برداریم و در آب بگذاریم و دو تا هیدروژن یک اکسیژن از آن در بیاید.

■ آقای دانشفر شما گفتید که اصول برنامه‌ریزی درسی را بلد نبودیم و شروع کردیم به تألیف. به نظر من که تا سال ۱۳۷۰، هیچ‌یک از گروه‌ها هیچ برنامه مدونی نداشتند. یعنی از آن سال بود که مدیرکل دفتر، آقای دکتر حسن ملکی گفت شما باید برنامه مدون داشته باشید. مبانی و هدف‌هایتان را بنویسید. همان موقع هم خیلی با موضوع مخالفت می‌شد. حتی وقتی برنامه‌ای نوشته، تأیید و گزارش می‌شد، آن را کنار گذاشتند و عملاً عین روش قبلی، از اول شروع به نوشتن کتاب می‌کردند؛ بدون اینکه به هدف‌ها نگاه کنند. آیا این درست است؟ لطفاً توضیح دهید.

● شما گفتید از سال ۱۳۷۰ به بعد، ولی سال ۱۳۵۱ که دفتر برنامه‌ریزی دایر شد، برنامه کاملاً مطرح بود. تا برنامه نباشد اصلاً چه چیز را می‌توان تألیف کرد؟ اول باید برنامه باشد. یعنی آن اصول اولیه مواد درسی چاپی رعایت می‌شود و حتی ترجمه به انگلیسی وجود دارد. خانم توران میرهادی متخصص بود و به دوره ابتدایی خدمت کرد. خانم میرهادی سرپرست دوره ابتدایی بود. در دوره او برنامه به معنای واقعی داشت، هدف‌ها و

تا برنامه نباشد اصلاً
چه چیز را می‌توان
تألیف کرد؟ اول باید
برنامه باشد. یعنی
آن اصول اولیه مواد
درسی چاپی رعایت
می‌شود

آن چهار موردی که گفتیم، کاملاً مشخص بود، محتوا و روش پیاده کردن آن از پیش معلوم بود، و طرز ارزشیابی هم مشخص بوده است. این‌ها در همه جای دنیا همین‌طور است. برای همه درس‌ها هم این‌طور است.

■ زمانی شورای عالی آموزش و پرورش فهرست موضوع‌های دوره‌های تحصیلی و هدف‌ها را می‌گفت، ولی دیگر وارد جزئیات دیگر برنامه نمی‌شد. البته آن‌قدر تعداد هدف‌ها زیاد بود که هیچ‌وقت، هیچ‌کس به آن‌ها دست نمی‌یافت. آنچه آقای مقصودی اشاره کرد با عنوان راهنمای برنامه درسی، مبتنی بر اصول برنامه‌ریزی درسی است که بعضی‌ها به ۴ عنصر آن معتقدند و بعضی‌ها تا ۹ عنصر را هم جزو آن می‌دانند.

● تا قبل از آن، مثلاً وقتی می‌خواستیم برای سال سوم متوسطه زمین‌شناسی بنویسیم، معلوم بود که در مورد آب‌های زیرزمینی چقدر بگوییم، چطور می‌خواهیم بگوییم، و چگونه ارزشیابی می‌کنیم. یعنی برنامه داشتیم. البته در آن زمان هم مقداری از نادانی‌ها از خود ماها بود. ما نمی‌دانستیم چه تحقیقاتی پشت این روش بوده که ما چکیده آن را به این شکل اجرا می‌کنیم. رفته بودند، هزینه کرده بودند و وقت گذاشته بودند تا این روش را درآورده بودند. آن وقت من مثل یک انگل، همین را برمی‌دارم و اینجا به بچه‌هایم درس می‌دهم. همین می‌شود که وقتی سر کلاس من از معلم پرسیدم: تو این‌ها را به چه منظوری درس می‌دهی و می‌خواهی به چی برسی؟ گفت: همه این‌ها را بچه‌ها باید یاد بگیرند. این مشکل متأسفانه هنوز برطرف نشده است.

این اداره مغز متفکر آموزش و پرورش کشور است. از سال ۱۳۵۵ این‌طور بوده و هنوز هم مغز متفکر است. یعنی آن دو سه نفری که در گروه مثلاً زمین‌شناسی، فیزیک یا علوم نشسته‌اند، ماده اولیه برای برنامه‌ریزی را در اختیار دارند. لازم نیست که خودشان تاریخ را از اول بنویسند. مثلاً نمی‌دانم فلان را زنده کنند و ببینند چطوری کار می‌کرده است، بعد بروند سراغ نادرشاه و دیگران. پژوهشگران زحمتشان را کشیده‌اند و این‌ها راه را به ما نشان می‌دهند. یعنی دیگر لازم نیست که من دوباره بیایم اتم را کشف کنم. من باید از کارهایی که قبلی‌ها کرده‌اند، باخبر شوم و ببینم برای بقیه آن چه باید کرد. نه اینکه بگوییم من خودم باید اتم را کشف کنم. مسئله این است.

کارشناسی که اینجا می‌نشینند، باید مطالعه داشته باشد و البته لازم است منابع هم در اختیارش باشد. مثلاً من می‌خواهم درباره برنامه‌ریزی یاد بگیرم، چه کتابی را باید بخوانم؟ الان واقعاً چه مدرکی اینجا داریم؟ البته کتابخانه اینجا جزو معدود کتابخانه‌هایی است که منابع درسی بدی ندارد.

کتاب‌های راهنما
را باید جوری
تدوین کرد که
برای کارشناس‌ها
راهنمایی عملی
باشد.

کتاب‌های راهنما را باید جوری تدوین کرد که برای کارشناس‌ها راهنمایی عملی باشد. گاهی می‌بینید از ۱۰۰ صفحه، فقط ۲۲ صفحه آن به دردش می‌خورد و بقیه حاشیه است و زیاد هم ضرورت ندارد. خب آن ۲۲ صفحه را باید یاد گرفته باشد تا بتواند کتاب درسی را خوب در بیاورد. ما با آزمایش و خطا اینجا می‌خواستیم کارشناس شویم. کارشناس شدن با آزمایش و خطا نمی‌شود. معلم و استاد می‌خواهد. ما این موضوع را دیر فهمیدیم. مثل این است که برای رانندگی بگویند: برو بنشین روی صندلی. آن اسمش فرمان است و آن هم پدال است. راه بیفت و خودت یاد بگیر. اول رانندگی یا به دیوار می‌زند یا به یک آدم.

■ به نکته خوبی اشاره کردید. انگار وقتی افراد وارد دفتر تألیف می‌شوند، مدتی همراه کارشناس هستند و بعد کارشناس می‌شوند. البته به جز دو دوره در زمان آقای دکتر حداد عادل که تصمیم گرفت عده‌ای را جذب کند و آموزش عملی بدهد. اغلب کسانی که در این دو دوره جذب شدند، بیشتر به استان‌هایشان برگشتند و اینجا نماندند. الان دانشگاه ما رشته برنامه‌ریزی درسی تأسیس کرده است که هیچ ارتباط ارگانیکی با این سازمان ندارد. فوق فوقش ممکن است یک جلسه به اینجا بیایند و با گروه‌ها آشنا شوند، اما اصلاً هیچ ارتباط آموزشی و تربیت کارشناس نداشته‌ایم.

● در صورتی که در کشورهای پیشرفته، اصلاً حق ندارند که ارتباطشان را با دفتر برنامه‌ریزی قطع کنند، وگرنه از دانشگاه اخراج می‌شوند! وقتی مؤلف انتخاب می‌شود، برنامه‌ای که به او می‌دهند، خیلی مفصل است. در برنامه مشخص است که مطلب باید در چه سطحی و با چه روشی باید نوشته شود. ما همین را انجام ندادیم و به آزمایش و خطا دست زدیم. الان هم همان آزمایش و خطا انجام می‌شود، در حالی که الان دیگر گناه است.

■ من به دوستان می‌گویم، زمانی که من به سازمان آمدم، آقای دانشفر بازنشسته شده بودند. یعنی حداقل شما سه نسل جلوتر از ما کار می‌کردید. نظارت بر محتوایی که زمان شما تولید می‌شد با چه کسی بود؟ غیر از دانش خود کارشناس‌ها، مکان و مرجع دیگری برای نظارت بر محتوا وجود نداشت. اگر غلط هم بود، تا زمانی که آشکار نمی‌شد، همان غلط ادامه داشت. به این ترتیب، آزمون و خطا آنجا بیشتر معنا پیدا می‌کرد. الان این‌طور نیست. الان مراکز و پله‌های متعددی برای اعتبارسنجی و نظرسنجی درباره محتوا وجود دارند که آن آزمون و خطا را خیلی کم‌رنگ می‌کنند. منتها به نظر می‌آید آن زمان، کارشناسان آن قدر بضاعت علمی داشتند که خودشان

من در دبیرستانی
در قلهک درس
می‌دادم. بچه‌ها
می‌دیدند که اسم
من هم جزو مؤلفان
در کتاب نوشته
شده است. گاهی پز
می‌دادند

می‌توانستند قضاوت کنند که آیا محتوا صحت دارد یا نه؛ الان این‌طور نیست. الان ممکن است خیلی از مراجع دیگر باشند که بضاعت بالاتری داشته باشند و آن‌ها تشخیص بدهند که آیا محتوا درست انتخاب شده است یا نه. حالا با این تعریفی که من از وضعیت گذشته و حال کردم که بعید می‌دانم شما با آن مخالفتی داشته باشید.

● متأسفانه همین‌طور بود. الان را نمی‌دانم.

■ شما به‌عنوان پیشکسوت بگویید اگر کسی بخواهد کارشناس شود، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد.

● کارشناس با دبیر موفق فرق دارد. آنکه دبیر است و سر کلاس خوب درس می‌دهد، کارشناس نیست. قابلیت‌های دیگری باید داشته باشد تا کارشناس شود. ببینید وقتی اینجا می‌خواهد گروه تشکیل دهد، چه کسانی را باید بیاورد؟ مثلاً یک استاد را می‌آورد. استاد را برای چی می‌آورد؟ در گروه استاد فقط حق دارد بگوید این از لحاظ علمی درست است یا غلط. ترتیب قرار دادن مطالب را هم می‌داند و می‌گوید: «در این پنج‌تایی که گفته‌ای، این دو مورد باید بالاتر بیایند.» این حق استاد است. بعد معلم ممکن است بگوید: «آقای استاد، این‌ها را که گفتم در کلاس قابل اجرا نبودند.» ما این کار را هیچ‌وقت نداشته‌ایم که قبل از تبدیل مطلب به کتاب، بدهند معلم درس بدهد و بگوید اجرا شد. آیا هم از لحاظ سطح مطلب و هم از بابت روال مطلب مناسب بود یا نبود؟ معلم این وظیفه را دارد.

کارشناس باید ترتیب را مشخص کند. استاد دانشگاه می‌تواند صحت علمی مطلب را تأیید کند، ولی تعیین مقدار و ردیف مطلب با کارشناس است. چون باید با درس‌های دیگر هم‌خوانی داشته باشد. کارشناس می‌گوید: من وقتی می‌توانم این مطلب جدید را بگویم که تو در ریاضیات بحث انتگرال را گفته باشی؛ والا دیگر نمی‌توانم این را بگویم. پس باید با درس‌های دیگر بخواند. کارشناس باید قابل اجرایی بودن مطلب را تشخیص دهد. استاد درستی مطلب و کارشناس مقدار و ترتیب آن را می‌گوید، اما معلم می‌گوید درس دادم نشد؛ یا درس دادم شد.

من در دبیرستانی در قلهک درس می‌دادم. بچه‌ها می‌دیدند که اسم من هم جزو مؤلفان در کتاب نوشته شده است. گاهی پز می‌دادند که آقای دانش‌پژوه معلم ماست. بعد وقتی من درس می‌دادم یکجا می‌رسید مثلاً می‌گفتم بچه‌ها صفحه ۱۶ تا ۲۲ را نمی‌خواهد بخوانید. می‌خندیدند و می‌گفتند آقا خودتان نوشته‌اید! می‌گفتم بله خودم نوشتم، ولی در وضعی که شما دارید، فکر می‌کنم به درد شما نمی‌خورد. این پنج صفحه را اصلاً رها کنید، من از شما امتحان نمی‌گیرم.

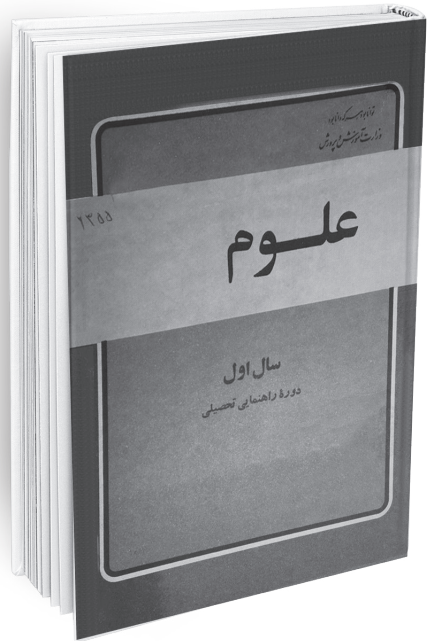
■ آقای دانشفر قدری درباره آثار تان توضیح دهید. بفرمایید چرا طرح روی جلد‌های کتاب‌های آن دوره چندان زیبا و حرفه‌ای نیست! محتواها خوب‌اند، ولی روی جلد‌ها مناسب نیستند.

● رشت بودم و تازه تربیت معلمش دایر شده بود. شبانه هم بود. معلم‌ها به آنجا می‌آمدند آنجا و کتاب هم وجود نداشت. زمین‌شناسی را به من داده بودند. خب من کتاب زیاد داشتم. بعد از آمریکا رفتنم بود و منابع و مراجع هم زیاد داشتم. من نشستم و به انتخاب خودم مطالبی را جمع‌آوری کردم. دیدم مجموعه خوبی شد. گفتم ببینم می‌شود آن را چاپ کنم یا نه. آمدم تهران و رفتم سازمان کتاب‌های درسی که در خیابانی به موازات بلوار (کشاورز کنونی) بود و بیمارستان مهر در آن قرار دارد؛ در خیابان زرتشت. رفتم و گفتم: من دبیر رشت هستم و مطلبی نوشته‌ام که می‌خواهم درباره آن توضیح بدهم. گفتند: بروید پیش آقای فلانی. ایشان معاون بود و استقبال کرد.

خوشش آمد. گفت: شما بروید پیش کارشناس ما، آقای پاکروان. اگر زنده هستند خدا عمرشان بدهد. من خیلی از ایشان یاد گرفتم، چون فکر می‌کردم شاهکار نوشته‌ام. پاکروان گفت: شما هفته بعد تشریف بیاورید.

هفته بعد رفتم. یک مداد قرمز دستشان بود. دیدم همه صفحه را با قرمز علامت می‌زند. قدری به من برخورد. گفتم: ببخشید آقای پاکروان، این نشد. اجازه بدهید دوباره بنویسم. دوباره و سه‌باره نوشتم. دیدم چیزهایی ایشان می‌داند که من نمی‌دانم. به صراحت گفت: من فرانسه خوانده‌ام و انگلیسی هم یک کلمه بلد نیستم، ولی خوب نوشتن و ویرایش را هم می‌دانم. شما بنویسید، من درستش می‌کنم. اولین کتابی را که نوشتیم، اسم هر دوی‌مان را روی جلد گذاشتم. مخصوصاً هم اسم پاکروان را اول نوشتم. سال ۱۳۵۱ چاپ شد. برای دبیرستان اولین کتاب، کتاب زیست‌شناسی بود که با آقای جواد هاشمی نوشتیم. ایشان الان آمریکا هستند. البته آن کتاب زمین‌شناسی برای تربیت معلم بود. در کتاب سال ۱۳۵۶ هم اگر اسم من اول و قبل از آقای پاکروان آمده، برای این است که کل کتاب را من نوشتم و آقای پاکروان فقط ویرایش آن را بر عهده داشت.

■ آیا انگلیسی خواندن و یا فرانسه خواندن در نوشتن کتاب به زبان فارسی تأثیر دارد؟ اگر کارشناس به زبان خارجی تسلط نداشته باشد، آیا موفق نیست؟



کارشناس باید
اصول نگارش را بلد
باشد و هدف‌ها را
معلوم کند

● اگر کارشناس به زبان انگلیسی تسلط نداشته باشد، اصلاً صلاح نیست به اینجا بیاید؛ البته در حدی که بتواند از منابع استفاده کند، نه اینکه لزوماً زبانش روان باشد. فقط بتواند نیازش را رفع کند. وقتی به کتابخانه می‌رود و کتابی را برمی‌دارد، واقعاً بتواند از آن استفاده کند.

■ به نظر من مهم‌تر از تسلط به زبان، این است که کارشناس نخست نویسندهٔ کودک و نوجوان باشد. در کنارش بقیه را ذره‌ذره کسب می‌کند. ضمناً نوشتن نامهٔ اداری را هم بلد باشد، یا با کار با یگانی هم آشنا باشد و خیلی چیزهای دیگر.

● بله. شما اسم عبدالله فرامرزی یا سعید نفیسی را خیلی شنیده‌اید. در حالی که آن‌طور که من شنیده‌ام، این‌ها اصلاً دیپلم هم نداشتند، ولی استاد بودند. چون ژن نویسندگی داشتند و زیاد مطالعه می‌کردند. من بعد از همهٔ این سال‌ها فکر می‌کنم نمرهٔ مطالعه ۲۰ است و نمرهٔ نوشتن ۱. من اول باید بروم و بخوانم تا ببینم دیگری چگونه نوشته است. کارشناس باید اصول نگارش را بلد باشد و هدف‌ها را معلوم کند. فارسی را باید خوب بداند. باید نوشتن را خوب بداند تا بتواند بنویسد. دیروز کتابی را دیدم و با خودم گفتم: خدایا این واقعاً فارسی است؟! چرا این‌طوری است؟! بلد بودن فارسی خیلی اهمیت دارد.

■ خب استاد رسیدیم به ورود شما به سازمان کتاب‌های درسی.

● نه، ببینید دو مؤسسه بود. یکی دفتر تألیف بود و دیگری سازمان کتاب‌های درسی که در بلوار کشاورز قرار داشت. البته قبلاً یک خیابان بالاتر بود، بعداً منتقل شد به بلوار. کارشناسان این دو مؤسسه با هم رقابت پنهان داشتند. یعنی ما باید مواد اولیه را تهیه می‌کردیم و آن‌ها چاپ می‌کردند. کتاب‌های درسی را آن‌ها تنظیم می‌کردند؛ اینکه چی باید در آن باشد و چقدر باید باشد. ولی برنامه را و نوشتن آن را ما بر عهده داشتیم.

من وقتی رفتم سازمان کتاب‌های درسی با آقای پاکروان آشنا شدم. ایشان به قدری باشخصیت بود که من حتی خجالت می‌کشیدم با ایشان حرف بزنم. آقای شمس‌آوری هم بود. آقای شمس‌آوری کسی بود که ریاضیات جدید را وارد برنامه‌های درسی کرد. کتاب ریاضیات ابتدایی را خود آقای شمس‌آوری و آقای پرویز شهریاری می‌نوشتند. دقت شمس‌آوری معروف بود. ما متن کتاب‌های درسی را می‌نوشتیم که مثلاً می‌شد ۷۴ صفحه و این ۷۴ صفحه را می‌دادیم صفحه‌آرایی می‌کردند. یک وقت ممکن بود آن را فشرده کنند و کتاب ۵۰ صفحه بشود. یک وقت هم ممکن بود ۱۲۰ صفحه بشود. اما وقتی آقای شمس‌آوری می‌نوشت، صفحه‌آرا نمی‌توانست در آن دست ببرد! درست در قالب صفحهٔ کتاب درسی که باید می‌بود، می‌نوشت؛ یعنی تا

این حد منظم و دقیق! اصلاً نظم و ترتیب را او به ما یاد داد. متأسفانه خیلی زود از آنجا رفت. به آمریکا رفت و ما اصلاً نفهمیدیم سرنوشتش چه شد. ولی خب ارتباط سازمان کتاب‌های درسی با دفتر تألیف بیشتر شد.

الان دیگر نهادی به اسم سازمان کتاب‌های درسی وجود ندارد، یعنی در اینجا، برنامه را پدید می‌آورند و هم کتاب‌های درسی را می‌نویسند. هر دو ادغام شده‌اند، ولی خوب آن وقت‌ها جدا بودند و رقابتی پنهان بین کارشناس‌هایشان وجود داشت. آن‌ها چیزی را که در کتاب می‌آمد ملاک می‌گرفتند و این حرف درستی بود. حالا که به آن روزها فکر می‌کنم، می‌بینم ما اصلاً به طریق آزمایش و خطا برنامه را می‌نوشتیم. ما به اصطلاح به طریقه رسمی و کلاسیک برنامه‌ریزی را یاد نگرفته بودیم و نمی‌دانستیم برنامه‌ریزی چیست و چگونه باید باشد. چهار رکن اصلی هدف، محتوا، روش و ارزشیابی را نمی‌شناختیم و آن‌ها را در عمل مهم نمی‌دانستیم. این اسم‌ها را شنیده بودیم، ولی خب نمی‌دانستیم در عمل چگونه می‌توان آن‌ها را پیاده کرد. مثلاً وقتی می‌خواستیم برای زیست‌شناسی برنامه‌ای درست کنیم، می‌رفتیم سراغ دانشگاهی‌ها؛ نزد باسوادترین و بالاترین استاد‌های زیست‌شناسی. من می‌رفتم دانشکده علوم، گروه زیست‌شناسی. بعضی از آن‌ها از لحاظ به‌روز بودن سوادشان عالی بودند. دو نفر از استادان آن وقت دکتر میثمی و دکتر استیلایی بودند. رشته اصلی دکتر استیلایی تکامل بود. دکتر میثمی فیزیولوژیست بود.

منتها اشکالی داشت، اشکالی که ما بعدها متوجه شدیم. اشکال این بود آقای میثمی و همکارانش دانشگاهی فکر می‌کردند. یعنی فکر می‌کردند، دانش‌آموزی که الان در دبیرستان دارد درس می‌خواند، به ناچار قدم دومش دانشگاه است. یعنی حتی در نوشته‌هایمان هم آمده بود که ادامه تحصیل در دانشگاه یا ورود به بازار کار است. الان هم اگر بخواهیم حساب کنیم، در واقع این دو تا با هم فرق دارد. یعنی دانش‌آموزی که از دبیرستان دیپلم گرفت، یکی از این دو راه را می‌رود: یا می‌رود تحصیلات عالی می‌کند یا وارد بازار کار می‌شود. ولی در دبیرستان برای هیچ‌کدام آماده نمی‌شد! یعنی ما مطالبی را که اصولاً دانشگاهی‌ها می‌دانند، وارد کتاب درسی کردیم؛ مثلاً درباره دستگاه گوارش و یا آب‌های زیرزمینی.

خب وقتی یک دانشگاهی این‌گونه مطالب را می‌نوشت، فکر می‌کردیم فقط این درست است و جور دیگری نمی‌شود نوشت. چرا؟ چون ما فقط محتوانگر بودیم. یعنی می‌گفتیم این مطلب از لحاظ علمی حتماً درست است، برای اینکه دانشگاهی آن را نوشته است. دیگر فکر نمی‌کردیم که چقدر بنویسید؟ چه مفاهیمی برای بچه‌ها کافی است؟ ما دیگر این‌ها را حساب نمی‌کردیم. چرا؟ چون شکل دیگرش را ندیده بودیم و فکر می‌کردیم همین درست است.

آن وقت‌ها بینش ما هم خیلی کم بود، تا اینکه سفر خارج پیش

الان نهادی به اسم سازمان کتاب‌های درسی وجود ندارد، یعنی در اینجا، هم برنامه را پدید می‌آورند و هم کتاب‌های درسی را می‌نویسند. هر دو تا ناخودآگاه در هم ادغام شده‌اند

آقای پاکروان
«مدرسه شهریار»
را در قلهک
داشت و کارشناس
زیست‌شناسی بود.
پیشکسوت من بود
و از او نوشتن را یاد
می‌گرفتم

آمد. وقتی من به آمریکا رفتم، دیدم آن‌ها جور دیگری عمل می‌کنند؛ برنامه دارند. ما برنامه را رئوس مطالب می‌گرفتیم! دیگر پیگیری نمی‌کردیم که این در کلاس عملاً چگونه می‌شود. آیا در کلاس فکری که برنامه‌ریز داشته است، آیا پیاده می‌شود یا پیاده نمی‌شود؟ من کاری کردم. آقای پاکروان «مدرسه شهریار» را در قلهک داشت و کارشناس زیست‌شناسی بود. پیشکسوت من بود و از او نوشتن را یاد می‌گرفتم. روز اول هم به من گفته بود، فرانسه خوانده‌ام و انگلیسی نمی‌دانم، ولی با مطالب آشنا هستم و می‌توانم ویرایش کنم. گفتم خیلی خوب، همین کافی است. من هم منابعی دارم. چون با دفتر برنامه‌ریزی ارتباط دارم، این‌ها را با هم درست می‌کنیم و انصافاً نوشتن را خوب بلد بود.

اما آقای پاکروان در همان قالب سنتی خودش می‌نوشت، چون چیزهای جدید را نشنیده بود و حق هم داشت. او از محدوده اداره و خانه خودش خارج نشده بود. ما مطلب را برای کل ایران یک‌جور می‌نوشتیم، الان هم همین‌طور است. این عیب سیستم آموزش و پرورش ما است. نباید این‌طور باشد. اینجا الان مرکزی به نام دفتر برنامه‌ریزی دارد که هم کتاب و هم برنامه را زیر نظر دارد و برای تمام ایران فکر می‌کند و کتاب می‌نویسد. در حالی که در تمام ایران این‌ها لزوماً نباید یک‌جور پیاده شوند.

به هر حال من رفتم خارج. اولش که یک سال در آمریکا بود و رسماً در دانشگاه ایرگون درس خواندم. آنجا چند نفر ایرانی بودیم و متناسب با علاقه‌مان رشته تحصیلی انتخاب کردیم. من نرفتم بنشینم مثلاً زیست‌شناسی را عمیق‌تر یاد بگیرم. کلاسی داشتیم که من در عمرم کلاسی به آن زیبایی، مؤثری و جذابی ندیده بودم. سه استاد آموزش علوم با هم سر کلاس بودند که مثل تئاتر نقش بازی می‌کردند! یعنی از پیش آماده شده بودند. درس روش تدریس هم بود. می‌خواستند بگویند که این محتوا را شما می‌توانید به این شکل‌ها درس بدهید. خودتان ببینید کدام مؤثرتر، پایدارتر و کارآمدتر است. آن کلاس خیلی به ما چیز یاد داد.

من می‌دانستم که وقتی به ایران برگردم، دوباره همان کتاب سنتی را دارم و کلاسی با ۳۰ بچه کنجکاو، شیطان، و بی‌علاقه. همه‌جور دانش‌آموزی در کلاس دارم و ابزارم تنها گچ و تخته است. هیچ امکان دیگری هم ندارم. پس من چه کنم؟ آنچه را که یاد گرفته بودم، در اینجا قابل پیاده کردن نبود.

البته خب کارهایی می‌شد کرد. مثلاً در رشت، خانم رئیس دبیرستان بود. من جاهای دیگر درس نگرفتم. همان‌جا درس گرفتم تا بتوانم کارهایم را انجام دهم. آزمایشگاه را تجهیز کردم و بچه‌ها را به آزمایشگاه می‌بردیم. برای یک سال تحصیلی، ۱۰ موضوع را تعیین کردم و آزمایش مربوط به آن‌ها را بر عهده بچه‌ها گذاشتم. اگر آزمایش همراه با کار با اسید یا شعله

و خطرناک بود، روی انجام آن نظارت می‌کردم، و اگر نبود، دخالت نمی‌کردم. آن‌ها کار خودشان را می‌کردند و خاطره خوبی هم برای بچه‌ها می‌شد.

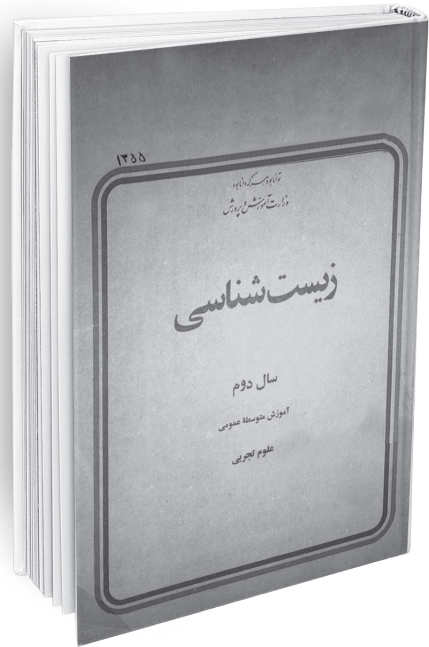
■ اگر موافقید کمی در مورد کتاب‌های درسی که طی سال‌های متفاوت تألیف شدند، صحبت کنید.

● علوم تجربی با علوم انسانی تفاوت‌هایی دارد. شما وقتی می‌خواهید در مورد تاریخ فکر کنید و بنویسید، به دانسته‌هایی محدود هستید که دیگران به‌صورت رسمی یا غیررسمی نوشته‌اند. بعضی وقت‌ها هم راست یا دروغ آن را نمی‌شود تشخیص داد. اما در علوم تجربی این‌طور نیست. علوم تجربی اسمش با خودش است؛ یعنی من با موجود زنده سروکار دارم، پس باید ساختمان و عمل موجود زنده را بشناسم. حالا این موجود زنده ممکن است یک گیاه یا یک جانور باشد. یعنی ما در علوم تجربی به طبیعت بیشتر نزدیک می‌شویم.

برای نوشتن کتاب درسی، دفتر برنامه‌ریزی عنوان‌ها را به ما می‌داد. کاری که خود من می‌کردم، این بود: اگر می‌خواستیم محتوایی برای یکی از کتاب‌های زیست‌شناسی پیدا کنیم و بنویسیم، فهرست کتاب زیست‌شناسی دبیرستان‌های آمریکا (که من با خود آورده بودم و در تهران هم زیاد پیدا می‌کردیم، چند مدرسه بین‌المللی هم بودند که کتاب‌هایشان را به ما می‌دادند) نگاه می‌کردیم ما می‌آمدیم فهرست کتاب‌ها را نگاه می‌کردیم، خیلی هم وقت نمی‌خواست؛ عین آن‌ها را ما نگه می‌داشتیم.

دانشگاه‌یانی که با ما همکاری می‌کردند، دو چیز را به ما می‌گفتند: یکی صحت مطلب را، و دیگری روال آن را ببینید، در علم زیست‌شناسی وقتی من درباره ساختمان چشم می‌خواهم بحث کنم، همان چیزهایی را می‌گویم که در اکوادور، ژاپن و ساوجیلاغ خودمان گفته می‌شود. هیچ فرق نمی‌کند، ساختمان چشم ساختمان چشم است. نتیجه من به دانسته‌هایی محدود هستم که دیگران نوشته‌اند.

حالا یک جا مفاهیم بیشتری را در کتاب جای می‌دهیم، چون کلاس بالاتری است و مثلاً کتاب دوره متوسطه است. برای دوره ابتدایی هنر نویسنده فقط دو چیز می‌تواند باشد: یکی اینکه مفاهیم زیادی را در کتاب ننگاند، و دوم اینکه درس‌ها را با واژه‌هایی بنویسد که زبان کودک دوره ابتدایی است. الان هم این اشکال در کتاب‌های ما وجود دارد. شما جواب بدهید، آیا وقتی مطلب برای درس‌های متفاوت نوشته می‌شود، در گروه ادبیات فارسی



کتاب درسی ما
هنوز هم از لحاظ نثر
ضعف دارد. یعنی
ما نویسنده کتاب
کودک لازم داریم

کسانی هستند که نثر متن درس را هموارتر کنند و برای لغت‌های سنگین معادل‌های مناسب بگذارند؟

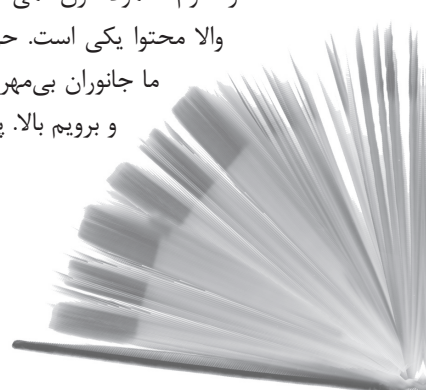
■ خیر نیست. الان کتاب را برای ویراستاری به ویراستار می‌دهند. ممکن است او مقداری رقیقش کند، ولی مشکل همچنان باقی است. اصلاً سؤال‌های بعدی من همین‌هاست که شما برای هر سه دوره ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان کتاب نوشته‌اید. آن زمانی که تربیت معلم هم بود، برای تربیت معلم کتاب نوشتید. چگونه نویسنده کتاب درسی برای سطوح متفاوت شدید؟

● به علت اینکه ما افراد زیادی در این زمینه نداشتیم. ببینید، ما سه تا گروه داشتیم: دانشگاهی‌ها، کارشناس‌ها، و معلم‌های ورزیده. معلم را می‌آوردیم که به ما بگوید آنچه نوشته‌ایم قابل تدریس هست یا نه. من خودم هم درس می‌دادم. تمام مدت دقت می‌کردم که ببینم این کتاب شد یا نشد.

کتاب درسی ما هنوز هم از لحاظ نثر ضعف دارد. یعنی ما نویسنده کتاب کودک لازم داریم. زمانی که خانم توران میرهادی بودند، بهترین کتاب‌ها را درست می‌کردند. چرا؟ چون با زبان کودک آشنا بودند. این‌ها یک گروه آدم‌هایی بودند که کودک را خوب می‌شناختند. این‌ها باید می‌آمدند و کتاب‌های دوره ابتدایی را می‌دیدند. نه اینکه کتاب را می‌نوشتند؛ برای نوشتن متن درس ما به متخصص متن احتیاج داریم. همه جای دنیا همین‌طور است. یک متخصص روش لازم داریم. اگر آزمایش‌هایی هم در کتاب هست، یک متخصص باید آن‌ها را بررسی کند.

خوش‌بختانه علوم، جهانی است. مثلاً من می‌خواهم ساختمان و عمل ریشه را در گیاه بگویم، این به هیچ کشوری وابسته نیست. همه جای دنیا ریشه یک جور است و یک جور عمل می‌کند. در نتیجه من به خودم حق می‌دهم، از کتاب بهتری که در اروپا و غیره نوشته شده است، و مطالب و عکس‌های مفهومی دارد، استفاده کنم. اینکه می‌گویند ما خودمان بنویسیم، عین این است که ما دوباره بیاییم ساعت یا رادیو اختراع کنیم. این اشتباه است. ما باید دنبال رو آدم‌هایی باشیم که در گذشته کار کرده‌اند؛ منتها درست استفاده کنیم. کورکورانه تقلید نکنیم. بدانیم که این‌ها چرا بدین‌گونه نوشته شده‌اند، برای چه سطحی آورده شده‌اند، و آیا ترتیب مطالب در درس‌های کتاب همین است یا باید تغییر کند.

در علوم معمولاً فرق نمی‌کند. در علوم چیزی که تغییر می‌کند «روش» است، والا محتوا یکی است. حرارت، حرارت است، و الکتریسیته، الکتریسیته. وقتی ما جانوران بی‌مهره را می‌گوییم، ناچاریم از اسفنج و کیسه‌تنان بگوییم و برویم بالا. پس محتوا فرق نمی‌کند. آنچه که فرق می‌کند، اندازه،



سطح و روش نوشتن مطلب است؛ این‌ها فرق می‌کنند. یعنی می‌توانیم تصویرهای بهتری بیاوریم. چیز دیگری که من در این سفرها یاد گرفتم، این بود که آن‌ها هم در هفتاد هشتاد درصد کارها عین ما عمل می‌کنند. یعنی همین تخته یا وایت‌برد را دارند و توضیح می‌دهند. ممکن است وارد آزمایشگاه شوند تا دانش‌آموزان در عمل نحوه انجام کارها را ببینند. ولی برای دوره ابتدایی ما به گفته متخصصین اطمینان می‌کنیم و مطالب مورد تأیید آن‌ها را می‌آوریم.

آنچه که ما ظرف ۱۵-۱۰ سالی که من در سازمان بودم، باب کردیم و من از این موضوع خیلی خوش‌حالم، در پی سفر خانم هارلن به سازمان انجام گرفت. دکتر هارلن اصلاً فکر ما را عوض کرد. آنجا بود که ما جمع‌آوری اطلاعات را به کتاب آوردیم. ما «فکر کنید»، «تحقیق کنید» و مانند این‌ها را در کتاب آوردیم؛ یعنی کارهایی که دانش‌آموز می‌تواند انجام دهد. مثلاً جمع‌آوری اطلاعات. من از بچه‌ها خواستم به سراغ خشکبارفروشی‌ها بروند و سؤال بپرسند. به این ترتیب روش جمع‌آوری اطلاعات را به آن‌ها یاد دادیم. هیچ هزینه‌ای هم نداشت. الان در کتاب درسی باید جای بیشتری به این‌گونه فعالیت‌ها اختصاص داده شود تا دانش‌آموزان تحقیق کردن، جمع‌آوری اطلاعات، و تصفیه و تنظیم اطلاعات را یاد بگیرند. حتی اینکه این‌گونه فعالیت‌ها را کجای کتاب جای بدهیم، خودش خیلی مهم است.

■ شما چند سال در سازمان بودید؟

● دقیق یادم نیست، ولی ۱۵-۱۰ سال بودم. تا زمان انقلاب اسلامی بودم. بعد از انقلاب اسلامی، با این دفتر یکی شد و ما دیگر جدا نبودیم.

■ فرق نمی‌کند منظورم سروکار شما با کتاب درسی است.

بیش از ۴۰ سال می‌شود.

■ در این مدت چند بار کتاب درسی عوض شد؟

● این سؤال خوبی است، چون به نکته‌ای بنیادی اشاره می‌کند. یک وقت ما کتاب را عوض می‌کنیم چون هدف‌ها عوض شده‌اند. هدف‌ها که عوض شوند، به ناچار محتوا هم باید تابع هدف‌ها باشد و عوض شود. در علوم معمولاً چنین اتفاقی نمی‌افتد. ظرف ۵۰-۴۰ سال اخیر، هدف‌های علوم مشخص و ثابت بوده است، و روش نگارش و ارائه مطلب عوض شده است. یعنی همان‌طور که گفتیم، ساختمان یا کار ریشه، یا طبقه‌بندی خزندها تغییر نمی‌کند. همه همان هستند که خدا آفرید.

ما جمع‌آوری اطلاعات را به کتاب آوردیم.
«فکر کنید»،
«تحقیق کنید»
و مانند این‌ها را در کتاب آوردیم؛ یعنی کارهایی که دانش‌آموز می‌تواند انجام دهد

در کتاب‌های
درسی همیشه
دو چیز اهمیت دارد:
یکی انتخاب محتوا،
و دیگری
چگونگی نگارش

■ ببینید، در دوره قبل از اینکه بشود ابتدایی، راهنمایی و متوسطه، شما یک‌جور کتاب تألیف می‌کردید. بعد که نظام جدید آن زمان اجرا شد، شما برای دوره راهنمایی که دوره جدیدی بود، کتاب جدید تألیف کردید. آیا در این کتاب‌ها باز همان‌هایی را که قبلاً می‌گفتید، می‌آوردید؟

● در واقع بله. چرا؟ برای اینکه گفتیم این خاصیت علوم است. علوم عوض‌شدنی نیست. یعنی زمان آقای ارسطو هم بالاخره پرنده همین مشخصات را داشته است و جانورانی که در دریا زندگی می‌کردند، همین‌ها بودند.

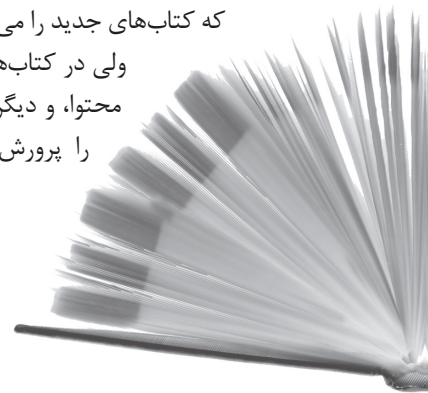
■ آن زمان هم دفتر چاپ و توزیع وجود داشت؟

● چاپ و توزیع یک حساب جدایی داشت. ما ابتدا سازمان کتاب‌های درسی را داشتیم. ما کتاب‌ها را می‌فرستادیم چاپخانه و چاپخانه هم برای نمونه‌خوانی سراغ ما می‌فرستاد. یعنی دفتر برنامه‌ریزی فقط محتوای اولیه را و مفاهیم یک درس را به آن‌ها می‌داد و بقیه‌اش را آن‌ها انجام می‌دادند.

■ در طول سال‌های کاری من، که بخشی از آن با شما مشترک است، ما با چاپ و توزیع ارتباط خیلی نزدیکی داشتیم. من محتوا را مثلاً به آقای فرخنده‌کیش تحویل می‌دادم و آقای معماری مثلاً می‌پرسید: این عکس را کجا بگذارم؟ بعد با هم کار می‌کردیم تا محتوا شکل بگیرد. آن زمان هم همین‌طور بود؟

● آن زمان هم همین‌طور بود. سازمان کتاب‌های درسی از اول بود. چرا؟ اجازه دهید برگردیم به سال ۱۳۲۳ که تحولات آغاز شدند. ما کتاب‌هایی داریم به اسم کتاب‌های وزارتی که وزارت فرهنگ آن‌ها را نوشته بود. این کتاب‌ها از لحاظ نگارش عالی بودند، چون استاد‌های دانشگاه آن‌ها را می‌نوشتند. نثر بسیار محکم و درستی داشتند. در این کتاب‌ها، فرض کنید نمی‌گفتند سنگ‌ها، می‌گفتند احجار، اما کتاب‌های درستی بودند و نظم داشتند. البته شکل‌هایشان ترسیمی بود، یعنی فُتو نبود. چون در چاپخانه و با وسایل اولیه چاپ می‌شدند، اصلاً کیفیت را از دست می‌دادند، اما نگارش آن‌ها بسیار خوب بود. از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۴۲ وضع به این صورت بود و کتاب‌های بسیار خوبی داشتیم. ولی آن‌ها را هم تغییر دادند. یعنی سازمان کتاب‌های درسی دخالت کرد و مؤلف‌های جدیدی آمدند. ما تابع کتاب‌های خارجی هم بودیم. یعنی کسانی که با خارج در ارتباط بودند، کتاب می‌آوردند که روی کتاب‌های ما تأثیر می‌گذاشتند. کتاب‌فروشی‌هایی بودند که کتاب‌های جدید را می‌آوردند.

ولی در کتاب‌های درسی همیشه دو چیز اهمیت دارد: یکی انتخاب محتوا، و دیگری چگونگی نگارش. اینکه ما چگونه محتوای کتاب را پرورش دهیم. مثلاً برای معرفی یک خزنده در دبستان،



راهنمایی و دبیرستان متفاوت حرف می‌زنیم، اما نحوه نگارش متأسفانه زیاد عوض نشده است.

■ طرح روی جلد را خودتان پیشنهاد می‌کردید یا صفحه‌آرا؟

● خودمان پیشنهاد می‌کردیم. صفحه‌آرا مطلب ما را صفحه‌آرایی می‌کند و مثلاً می‌گوید ۱۷۲ صفحه شده است که اصولاً باید ضریب ۸ هم باشد تا فرم‌هایشان جور در بیاید. تصویرها هم زیرنویسی دارند. این زیرنویسی‌ها را باید دقیق انجام می‌داد و شماره شکل می‌زد. الان هم عیناً همین‌هاست. البته کیفیت چاپ الان بهتر شده است.

■ آقای دانشفر، همکاران برجسته شما در این سال‌ها چه کسانی بودند؟

● دانشگاهی‌ها خیلی بهتر بودند. در زیست‌شناسی دکتر میثمی و دکتر استیلایی نظیر نداشتند. از تربیت معلم ما فقط یک نفر را دعوت می‌کردیم؛ مرحوم دیانت‌نژاد که عالی بود. متأسفانه زود فوت کرد. اصولاً می‌رفتیم سراغ دانشکده علوم، چون بیشترین امکانات در آن بود و از میان کسانی که از خارج می‌آمدند، معمولاً خوب‌هایشان را جدا می‌کردند. آن‌ها هم خیلی دلشان می‌خواست که با ما همکاری کنند.

■ انگیزه مؤلفان چه بود؟

● پول نبود، چون اصولاً از راه کتاب پولی در نمی‌آید. الان هم همین‌طور است. در مورد انگیزه مؤلف می‌توانیم بگوییم یا شهرت‌طلبی است که مثلاً در کتاب اسم این آدم آمده است، یا احساس مسئولیت و وظیفه در قبال مملکت و شاگردها. این موضوع مهم است ما سعی می‌کردیم که این دومی را ملاک قرار دهیم.

■ آقای دانشفر شما کتاب‌های غیردرسی هم تألیف یا ترجمه کرده‌اید؟

● خیلی زیاد. فکر کنم نزدیک به ۱۰۰ کتاب باشد! یک سال که رفتم «انتشارات خصوصی»، یک مجموعه ۲۹ جلدی داشتم که کتاب سال شد و ترجمه بود. یکی از دوستانم این کتاب را سفارش کرد که الان خودش کانادا است. دیدم عجب کتابی است. رفتم انتشارات بخش خصوصی و به مسئول آن گفتم این کتاب خیلی خوبی است. به من گفتند انجام بدهید. هفت هشت جلد آن را خودم ترجمه کردم، ولی ترجمه همه آن نه صلاح بود و نه وقتش را داشتیم. رفتم و مترجم پیدا کردم. مترجم‌هایی بودند که به کارشان اطمینان داشتم. این مجموعه ۲۹ جلدی کتاب سال شد.

■ خیلی ممنون. مصاحبه خیلی خوبی بود.

ان‌شاءالله سالم باشید.